www.iran-socialists.com

حال عَنان مَرکَب رها می‌شود و به‌سرعت از طریق یک سلسله نتایجی که «وولف» مغفور مآب را به‌یاد بیآورد، به‌سوی فرجام ضروری یورتمه می‌رود.

«رقص، عادی‌ترین تجلّی تمتع جسمانی به‌مثابه‌ی یک سرّ است. تماس بلاواسطه، همدیگر را در آغوش گرفتن دو جنس مخالف (؟) که برای تشکیل یک جفت در رقص ضروری و مجاز است، با وجود ظواهر و احساس واقعاً (واقعاً، جناب پیشنماز؟) «محسوس دلپذیر، به‌مثابه‌ی تماس و در آغوش گرفتنی لذت‌بخش در نظر گرفته نمی‌شود» (اما آیا متحملاً آنگونه که با انگیزه‌ی عام مرتبط است در نظر گرفته می‌شود؟)

و آنگاه عبارت پایانی می‌آید که دست بالا، تلوتلو می‌خورد، تا اینکه برقصد:

«زیرا اگر در فاکتی واقعی درنظر گرفته شود، بخودی خود غیرممکن می‌بود درک کرد که چرا جامعه فقط در خصوص رقصیدن این چنین با گذشت است، در حالی‌که برعکس، اگر بی‌بند و باری همانندی درجائی دیگر به‌نمایش گذارده شود، جامعه با خدشه وارد ساختن و طرد بی‌رحمانه، آن را به‌مثابه‌ی تعرّضی نابخشودنی علیه‌ی اخلاقیات و حُجب و حیا به‌شدت تقبیح می‌کند».

متولی قُدسی‌مآب در اینجا نه از رقص کَن کَن و پولکا، بلکه از رقص بطور کلی، از مقوله‌ی رقص صحبت می‌کند که در هیچ جا جز در جمجمه‌ی نقادانه‌اش اجراء نمی‌شود. بیائیم رقصی را در شامپر Chaumière پاریس تماشا کنیم، با دیدن این رقص روح مسیحی - آلمانی او به‌خاطر وقاحت، صراحت، حدّت و شدّت دلپذیر و آهنگ مملو از حرکات شهوانی آن، آشفته می‌شود. «احساس واقعاً دلپذیر

www.iran-socialists.com

مَلموس» خاصّ متولی این را برایش «مَلموس» می‌سازد که «در فاکتی واقعی درک آن غیرممکن می‌بود که چرا خود رقاصان، درحالی‌که بالعکس صراحت تمتّع جسمانی را برتماشاگر بوجود می‌آورند ـ «که اگر به‌همان نحو در جای دیگری به‌نمایش در می‌آید» ـ یعنی، درآلمان ـ «بشدت به‌مثابه‌ی تعرّضی نابخشودنی، و غیره تقبیح می‌گشت ـ چرا این رقاصان، دستکم بقول معروف، از دید خاص خودشان، نه تنها نمی‌بایست و نبایست، بلکه ضرورتاً نمی‌توانند و نمی‌بایست رک و راست موجودات انسانی شهوت‌انگیز باشند!

ناقد، ما را به‌خاطر **ماهیت رقص**، با **مجلس رقص** آشنا می‌سازد. و با مشکل بزرگی مواجه می‌شود. درست است، دراین‌بال، رقص وجود دارد، اما فقط در تخیّل. واقعیت این است که اوژن سو، کلمه‌ای در وصف رقص نمی‌گوید و با خیل رقصندگان قاطی نمی‌شود. مجلس رقص برای او فرصتی است تا شخصیت‌های اشرافیت فوقانی‌اش را یکجاگرد آورد. نقد با نومیدی برای نجات و تکمیل‌کردن مؤلف ظاهر می‌شود و با «خیالبافی» خاص خود، به‌سهولت توصیفی از حوادث و غیره‌ی مجلس رقص بدست می‌دهد. اگر آنگونه که نقد تجویز می‌کند، اوژن‌سو هنگامی‌که تبه‌کاران را توصیف می‌کند، صادقانه علاقه‌ای به‌مخفی‌گاهها و زبان ایشان ندارد، از سوی دیگر، رقص، که نه او بلکه منتقد «خیالپردازانه‌اش» توصیف می‌کند، ضرورتاً بی‌اندازه مورد علاقه اوست.

ادامه دهیم:

«در ماهیت امر، راز رفتار و درایت این عمل بغایت غیرطبیعی،

www.iran-socialists.com

اشتیاق برای بازگشت به‌طبیعت است. این علتی است که چرا حضور فردی مانند سیسیلی در مجمع فرهیخته که، چنین اثر الکتریسته‌مانندی دارد و به‌چنین توفیق محیرالعقولی مفتخر می‌شود. او که همچون برده‌ای درمیان بردگان، بدون هیچ‌گونه تعلیم و تربیتی بزرگ می‌شود و به‌یگانه منبعی که می‌بایست بدان تکیه می‌کرد، خودش بود، ناگهان به‌درباری منتقل می‌شود و در معرض قید و بندها و رسوم آن قرار می‌گیرد، او به‌زودی می‌آموزد گول رموزات این رسوم را نخورد... دراین حیطه، که وی آن را بدون شک می‌تواند تحت تأثیر خود قرار دهد، چراکه قدرتش، قدرت سرشتش، دارای فریبندگی معمّاواری است، سیسیلی ضرورتاً می‌بایست به‌از دست دادن کل احساس قابلیت خود در غلطد. درحالی‌که پیش از این، هنگامی‌که هنوز برده بود، همان سرشت به‌او می‌آموخت تا در برابر هر تقاضای ناشایست مولای قدرتمندش مقاومت کند و به‌عشق خود وفادار باقی بماند. سیسیلی همانا سرّ مکشوف مجمع برجستگان است. سرانجام احساسات سرکوفته موانع را درهم می‌شکنند و عنان گسیخته سیلان می‌یابد».

آن دسته از خوانندگان جناب سلیگا که رُمان «سو» را نخوانده‌اند بالطبع تصور خواهند کرد که سیسیلی ماده شیر مجلس رقص است که توصیف می‌شود. در رُمان، درحالی‌که مجلس رقص درپاریس جریان دارد، او دریک زندان درآلمان بسر می‌برد.

سیسیلی، به‌عنوان یک برده، به‌داوید، دکتر سیاهپوست وفادار باقی می‌ماند، زیرا داوید را «بشدت» دوست دارد، چراکه مولایش، آقای ویلیس در عشقبازی با او «خشن» است. دلیل تغییر او برای داشتن یک زندگی بی‌بند و بار، علتی بسیار ساده است. او با انتقال به

www.iran-socialists.com

«جهان اروپائی»، از اینکه با سیاهپوستی ازدواج کرده، خجلت‌زده می‌شود.

با ورود به‌آلمان، وی توسط مرد خبیثی اغفال می‌شود و «خون بومی آمریکائی‌اش» به‌جوش می‌آید. مسیو «سو»ی ریاکار به‌خاطر **اخلاقیت دل‌انگیز** (douce morale) و **تجارت دلپسند** (doux commerce)، مجبور می‌شود این را به‌مثابه‌ی **خودسری طبیعی** (Perversité naturelle) توصیف نماید.

راز سیسیلی این است که او پیوندی و دورگه است. راز تمتّع جسمانی‌اش همانا گرمای منطقه‌ی استوائی است. پارنی (parney)، درباره‌ی دورگه‌ها با سبک هنری بدیع‌اش برای الثونوره[1] به‌ثناخوانی دست می‌زند. صدتا قصه دریانوردی طلبت اگر بگوئی سیسیلی برای ملوانان تا چه اندازه خطرناک است.

> «سیسیلی همانا حلول شَبَق سوزنده است که فقط گرمای منطقه‌ی استوائی می‌تواند به‌هیجانش آورد... هرکسی درباره‌ی آن دختران رنگین‌پوست که، به‌قول معروف، برای اروپائی‌ها مهلک‌اند، شنیده است؛ درباره‌ی آن خون‌آشامان جذّابی که قربانی‌های خود را با اغواهای آزاردهنده‌ی خود سرمست می‌کنند... و همانگونه که بیان پرصلابت شهرستانی می‌گوید، برای قربانی خود جز سرشگی که آن را بنوشد و قلبی که آن را بسُوزد، باقی نمی‌گذارند».

سیسیلی از بوجود آوردن چنین اثر جادوئی برمردمانی که بطور اشرافی بار آمده‌اند، پردور بود، **دلزده از فساد**... blasé.

---

۱. پارنی ـ اشعار تغزلی ـ ه.ت.

www.iran-socialists.com

«زنانی از قماش سیسیلی تأثیری ناگهانی و اقتداری جادوئی برمردانی با لذّت جسمانی خشن نظیر ژاک فران دارند».

از کی تا به‌حال مردانی نظیر ژاک‌فران نماینده‌ی محفل لطیف شده‌اند؟ مع‌الوصف نقد نقادانه می‌بایست بطور شهودی از سیسیلی، عاملی در روند ـ حیات سرّ مطلق بسازد.

۴ـ «رازمندی تقوی و پارسایی»

«درست است که رازمندی، آنگونه که به‌مجمع فرهیخته متعلق است، از آنتی‌تزبه‌قلمرو درونی کشیده می‌شود، معهذا مجمع برجستگان بار دیگرمنحصراً دارای محافل خاصّ خود است که درآنها مقدّسات را حفاظت می‌کند. این اجتماع، تاحدی، نمازخانه‌ای است برای قدسّ‌الاقداس. اما برای مردم درجلوخان، خود نمازخانه یک راز محسوب مشود. لذا، تعلیم و تربیت در موقعیت خاص خود برای مردم درست همان چیزی است... که ابتذال برای فرهیختگان».

درست است که، معهذا، بار دیگر، تا حدی، اما، لذا ـ اینها قلاب‌های جادوئی است که حلقات زنجیر استدلال شهودی رابه‌یکدیگر متصل می‌سازد. جناب سلیگا باعث شده است تا سرّ و رازمندی از جهان تبه‌کاران به‌مجمع برجستگان کشیده شود. حال او می‌بایست این سرّ که مجمع برجستگان دارای محافل خاصّ خود است و اینکه اسرار این محافل اسراری برای مردمان است را بسازد. علاوه برقلاب‌های جادوئی پیشگفته، این سازندگی مستلزم دگرگونی محفل به‌نمازخانه، و دگرگونی مجمع غیراشرافی به‌جلوخان این نمازخانه است.

جناب سلیگا دو هدف راتعقیب می‌کند. اولاً، **رازمندی** که در

www.iran-socialists.com

جمع خاصّ مجمع برجستگان اشراف مجسم شده، می‌بایست مالکیت مُشاع جهان اعلام شود. ثانیاً، ژاک فرانِ سردفتردار می‌بایست به‌مثابه‌ی حلقه‌ای درحیات رازوری تعبیر شود. نحوه‌ای که جناب سلیگاه باستدلال می‌پردازد، چنین است:

«تعلیم و تربیت تا به‌حال از آوردن تمامی دستجات و اختلافات بداخل جمع خود ناتوان و ناراضی بوده. فقط مسیحیت و اخلاق قادر به‌ایجاد ملکوت جهانشمول برزمین‌اند».

جناب سلیگا تعلیم و تربیت و تمدن را با تعلیم و تربیت اشرافی یکی می‌داند. این علتی است که چرا وی نمی‌تواند درک کند که صنعت و تجارت ملکوت‌های جهانشمول به کلی متفاوتی از مسیحیت و اخلاق، سعادت خانگی و بهروزی مدنی بوجود آورده است. اما چگونه به‌ژاک فرانِ سردفتردار می‌رسیم؟ کاملاً ساده!

جناب سلیگا مسیحیت را به‌خصوصیتی فردی [یعنی]، «تقوا»، و اخلاق را به‌خصوصیت فردی دیگری، [یعنی] «صداقت» تبدیل می‌کند. او این دو نوع خصوصیت را درفردی که او را ژاک فران نام می‌نهد، جمع می‌کند، زیرا ژاک‌فران فاقد ایندو خصوصیت است و فقط بداشتن آن تظاهر می‌کند. بدینسان ژاک فران «راز و سرّ صداقت و تقوا» می‌شود. از سوی دیگر «گواه» او «رازگونگی صداقت و تقوای ظاهری» است، و لذا دیگر خود صداقت و تقوا محسوب نمی‌شوند. اگر نقد نقادانه بطور شهودی خواستار تعبیر این شهادت به‌مثابهٔ رازی می‌بود، می‌بایست صداقت و تقوای ظاهری را به‌مثابه‌ی راز این شهادت اعلام می‌نمود و نه به‌عکس به‌مثابه‌ی راز بی‌ریایی صُوری.

www.iran-socialists.com

درحالی که کالج سردفترداران پاریس ژاک فران را مایه رسوائی خبیثانه‌ی خود می‌داند و از طریق سانسور نمایشی، این آدم را از صحنه‌ی عملکرد اسرار پاریس دور می‌نماید، نقد نقادانه در همان زمان [یعنی] هنگامی‌که «علیه حیطه‌ی واهی پنداشت‌ها به‌مناظره بر می‌خیزد» در سردفتر اسناد رسمی پاریس نه یک مأمور محضر پاریسی، بل مذهب و اخلاق، و صداقت و تقوا را مشاهده می‌کند. محاکمه‌ی محضردار لئون Lehon می‌بایست بهتر آموخته می‌شد. موقعیتی که محضردار در زمان اوژن سو دارا است، تنگاتنگ با این موقیت رسمی مرتبط است.

«هرچه که مأموران محاضر رسمی در حیطه‌ی دنیوی باشند، کشیشان در حیطه‌ی معنوی‌اند؛ آنها امانتداران **رازها** یمانند».

مأمور محاضر رسمی اقرار نیوش دنیوی است. شعل و حرفه‌ی او منزه‌طلبی است، و شکسپیر نیز می‌گوید «حق‌گوئی»، منزه‌طلب نیست[1]. مأمور محضر رسمی درعین حال دلالی برای کلیه‌ی مقاصد ممکنه و مدیری برای کلیه‌ی دسائس و توطئه‌های مدنی است.

با سردفتردار ژاک‌فران، که کل راز وی برسالوسی و حرفه‌اش مبتنی است، به‌نظر نمی‌آید هنوز گامی به‌پیش برداشته باشیم. اما گوش کنید:

«هرآینه برای مأمور محضر رسمی، ریاکاری زائد امر کامل‌ترین آگاهی باشد، و برای مادام رولان، تا حدی، غریزی، پس میان

---

1. Shakespeare, All's well that ends well, ACTI, Scence 3.

شکسپیر، نمایشنامه‌ی، خوش‌بُوَد هرچه پایانش خوش است، پرده‌ی نخست، صحنه‌ی سوّم. ـ ه.ت.

www.iran-socialists.com

ایشان، خیل عظیم آنانی وجود دارند که نمی‌توانند به‌عمق رازمندی نایل آیند و مع‌الوصف بطور غیرارادی میلی برای انجام آن احساس می‌کنند. بنابراین همانا خرافه‌پرستی نیست که رفیع و ادنی را به‌محل اقامت شوم و ظلمانی برادامانتی (آبه پولی‌دوری) کلاه‌بردار هدایت می‌کند بلکه همانا جُستار راز و توجیه خویشتن برای جهان است».

«رفیع و ادنی» نه به‌خاطر رازیابی که برای کل جهان توجیه شده، بل برای یافتن راز به‌طور کلی و به‌مثابه‌ی ذات مطلق، بدور «پولی‌دوری» گرد می‌آیند، تا خود را برای جهان توجیه کنند انگار برای قطع چوب باید نه بدنبال تبر، بلکه بدنبال ابزار بطور انتزاعی بود.

کلیه‌ی اسراری که «پولی‌دوری» دارا است به‌وسائلی برای سقط جنین و سم برای ارتکاب قتل محدود می‌شود. ـ جناب سلیگا درحالت جنونی شهودی باعث می‌شود «قاتل» متوسّل به‌زهر «پولی‌دوری» شود، زیرا می‌خواهد قاتل نباشد، بلکه گرامی داشته شده و مورد علاقه و احترام قرار گیرد». انگار در عمل قتل نفس، مسأله برسر احترام و علاقه و گرامیداشت است و نه جنایت! لیکن قاتل منقد نه در خصوص عملش بلکه تنها در خصوص «رازش» خود را به‌زحمت می‌اندازد، ـ از آنجائی‌که همه مرتکب قتل و یا بارداری نامشروع نمی‌شوند، چگونه «پولی‌دوری» می‌خواهد همه را در حاکمیت هوسناک راز قرار دهد؟ جناب سلیگا شاید «پولی دوری» کلاه‌بردار را با «پولی‌دوره ویرژیل» دانشور عوضی می‌گیرد که درقرن شانزدهم می‌زیست و اگرچه به‌کشف اسراری نائل نگشت، معذالک

www.iran-socialists.com

کوشید تا تاریخچه‌ی آنانی، **مخترعینی** که همانا «مالکیت مشاع جهان‌اند را تألیف نماید» (نگاه کنید به کتاب **پولی‌دوری ویرگیلی درباره‌ی مخترعان، لوگ دونی**، MDCCVI).

بنابراین **رازوری**، رازوری مطلق، آنگونه که سرانجام خود را به‌مثابه‌ی «مالکیت مشاع جهان» مستقر نمود، شامل رازوری سقط جنین و زهرخوراندن است. رازوری نمی‌توانست ماهرانه‌تر از این که با تبدیل خود به‌اسرار که هیچکس اسراری به‌شمار نمی‌رود، خود را «مالکیت مشاع جهان» سازد.

۵. «رازوری، یک سخریه»

«**رازوری**، اکنون به‌مالکیت مشاع، به‌راز کل جهان و هر فرد تبدیل شده است. رازوری یا هُنْرم است یا غریزه‌ام، یا آن را همچون کالائی فروشی می‌توانم بخرم».

چه رازی اکنون مالکیت مشاع جهان شده است؟ آیا راز عدم حقانیت در دولت، یا راز مجمع فرهیخته، یا راز کالاهای تقلبی، یا راز ادوکلن‌سازی، یا راز «نقد نقادانه»؟ هیچ‌یک از اینها، بلکه **راز بطور انتزاعی**، مقوله‌ی راز!

جناب سلیگا سرآن دارد **پیشخدمت و دربان پی‌په‌له و زوجه‌اش را** به‌مثابه‌ی حلول رازوری مطلق توصیف کند. او می‌خواهد **پیشخدمت و دربان «رازوری»** را به‌طور شهودی بیآفرینند. وی چگونه می‌تواند از عهده‌ی هبوط عجولانه از **مقوله‌ی محض** تا پائین، تا **پیشخدمت** که **«برای جاسوسی در پشت در بسته می‌ایستد» از رازمندی به‌مثابه‌ی ذات**

www.iran-socialists.com

مطلق که بربام آسمان مه‌آلود تجرید جلوس کرده، تا پائین، تا طبقه‌ی همکف که دربان درآنجا سکنی گزیده، برآید؟

وی نخست مقوله‌ی رازوری را تابع فرآیندی شهودی می‌سازد. هنگامی‌که با کمک وسائل سقط جنین و مسموم سازی، رازوری به‌مالکیت مشاع جهان درآمد،

«**بنابراین دیگر به‌هیچ وجه اختفاء و صعوبت وصول نیست،** بلکه خود را نهان می‌سازد، یا حتی بهتر، (همیشه بهتر!) «من آن را پنهان و صعب‌الوصول می‌سازم».

با این قلب ماهیت رازوری مطلق از **ماهیت به‌پنداشت**، از مرحله‌ی **ابژکتیف** که درآن همانا اختفاء است، به مرحله‌ی **سوبژکتیف**، که درآن خود را مستور می‌سازد، یا حتی بهتر، من **آن** را مستور می‌سازم، یک گام هم به‌پیش نرفته‌ایم. برعکس، به‌نظر می‌رسد بر مشکلات افزوده شده، زیرا راز در دِماغ و سینه‌ی انسان صعب‌الوصول‌تر و نهان‌تر از اعماق دریاها است. این علتی است که چرا جناب سلیگا **مستقیماً** توسّط پیشرفت **آمپیریک** به‌کمک پیشرفت **شهودی** خود می‌آید.

«**پشت درهای بسته است**» ـ هشدار! ـ که «از این پس» ـ از این پس! ـ «راز طرح ریخته، پرورانده و عمل می‌شود».

جناب سلیگا «**از این پس**» منّیت شهودی راز را به‌خود واقعیت آمپیریک و **چوبین** ـ یعنی به‌یک **لنگه در**ـ تغییر می‌دهد.

«**اما با این**» ـ یعنی با درب بسته، نه با گذار از ماهیت مستور به‌پنداشت ـ «**امکان‌شنیدن اتفاقی**، استراق سمع و خبرچینی‌ام نیز وجود دارد».

این جناب سلیگا نیست که راز اینکه بتوان از پشت درهای بسته

www.iran-socialists.com

استراق سمع نمود را کشف کرده باشد. ضرب‌المثل عامیانه حتی می‌گوید که دیوار گوش دارد. از جانب دیگر این همانا راز کاملاً شهودی نقادانه‌ای است که فقط «از این پس»، بعداز هبوط به‌دوزخ مخفی‌گاههای تبه‌کاران و عروج به‌آسمان مجمع فرهیخته، و بعد از معجزات پولی‌دوری، اسرار می‌تواند در پشت درهای بسته، ساخته و پرداخته شود و از میان درهای بسته به‌طور اتفاقی شنیده شود. به‌همان اندازه که راز نقادانه‌ی بزرگی است که درهای بسته، ضرورت بی‌قید و شرط برای طرح‌ریزی و پروراندن و عمل‌کردن اسرار است ـ براستی چه اسراری که پشت بته‌ها ساخته و پرداخته و مرتکب نشده ـ همان اندازه هم زاغ سیاه کسی را چوب زدن چنین است.

طبعاً جناب سلیگا پس از این داهیه ناوردطلبانه مشعشانه دیالکتیکی، از خود جاسوسی به علت جاسوسی می‌پردازد. وی دراینجا این راز مبنی براینکه شادی کین‌جویانه علت آن است را عیان می‌سازد. و از شادی کین‌جویانه به‌علت شادی کین‌جویانه می‌پردازد. وی می‌گوید:

«هرکس مایل است از دیگران بهتر باشد، چونکه نه تنها انگیزه‌های نیک خود، بل اعمال بد خویش که می‌کوشد آنها را در ظلمات نهان پنهان سازد، مخفی نگاه می‌دارد».

این عبارت می‌بایست برعکس باشد. هرکس نه‌تنها انگیزه‌های اعمال نیکش را مخفی نگاه می‌دارد، بل می‌کوشد انگیزه‌های بدش را در ظلمات نهان مخفی سازد، چونکه مایل است از دیگران بهتر باشد.

بدین‌طریق به‌نظر می‌رسد ما از راز که خود را مکتوم می‌دارد

www.iran-socialists.com

به‌منیّت (ego) که آن را پنهان می‌سازد، از منیّت به‌در بسته، از در بسته به‌جاسوسی، از جاسوسی به‌علت جاسوسی، شادی کین‌جویانه، از شادی کین‌جویانه به‌علت شادی کین‌جویانه، میل به‌بهتر بودن از دیگران رفته‌ایم. ما بزودی این انبساط خاطر که پیشخدمت در پشت در بسته ایستاده است را خواهیم دید. زیرا میل کلی بهتربودن ازدیگران ما را مستقیماً به‌این می‌کشاند که: هرکس تمایل به‌یافتن اسرار دیگران دارد، و این به‌سادگی بدنبال این **اظهار ملیح** می‌آید که:

«دراین خصوص نوکران بهترین فرصت را دارند».

اگر جناب سلیگا پرونده‌های بایگانی پلیس پاریس، یادمانهای ویدوک، کتاب سیاه و نظایر آنها را خوانده بود، می‌دانست که دراین خصوص، پلیس فرصت به‌مراتب بیشتری از «بهترین فرصت» نوکرها دارد و اینان رافقط برای امور پیش‌پا افتاده مورد استفاده قرار می‌دهد، پلیس در پشت در، یا درجائی که آقا با لباس راحتی است متوقف نمی‌شود، بلکه در هیئت فام گالانت (femme galante) یا حتی زوجه‌ای شرعی، به‌زیر ملافه به‌نزدیک بدن برهنه آقا می‌خزد. در رمان «سو»، براس روژ، جاسوس پلیس، در داستان نقش اوّل را بازی می‌کند.

آنچه جناب سلیگا را «از این پس» از دست نوکرها کفری می‌کند این است که اینان به‌اندازه‌ی کافی «سر به‌هوا» نیستند. این‌دو دلی نقادانه او را به‌سوی پی‌یه‌له‌ی دربان و زوجه‌اش می‌کشاند.

«موقعیت دربان، از طرفی بدو استقلالی نسبی می‌بخشد به‌طوری‌که می‌تواند تمسخر خود را آزادانه و لاقیدانه اگرچه آزارنده و عامیانه است براسرار خانه ببارد».

www.iran-socialists.com

این تأویل شهودی دربان نخست با مشکل بزرگی مواجه می‌شود، زیـرا در بسیاری از منازل پاریس، نوکر و دربـان بـرای بـرخـی از مستأجران یک شخص است».

حقایق ذیل خواننده را قادر می‌سازد تـصوری از پـندار نقـادانـه درخصوص استقلال بالنسبه و موقعیت لاقیدانه‌ی دربان بیابد. دربان در پاریس نماینده و جاسوس صاحبخانه است، و معمولاً نه توسط صاحبخانه بل مستأجران اجیر می‌شود. وی غالباً از طریق این شغل گذرا، وظایف دلال حق‌العمل کـار را بـا وظـایف رسـمی‌اش درهـم می‌آمیزد. در دوران ترور، ناپلئون و احیاء سلطنت، دربـان یکـی از کارگزاران عمده‌ی پلیس مخفی بود. بعنوان مثال ژنرال فوا Foy توسط دربانش زیرنظر بود و کلیه‌ی نامه‌هائی که برای ژنرال ارسال می‌شد را نزد عامل پلیس که درهمان نزدیکی بود می‌برد تا خوانده شود. (نگاه کنید به‌فرومن، La police déuoilée درنتیجه، دربان و بقال نامهائی توهین‌آمیز به‌حساب می‌آیند و دربان ترجیح می‌دهد سرایدار خوانده شود.

مادام «پی‌یه‌له‌یِ» اوژن سو که از اینکه «لاقید و بی‌آزار» توصیف شود، بسیـار بـدور است، هنگـامیکه پـول خـرد رودلف را مـی‌دهد بلافاصله سرش کلاه می‌گذارد و نزولخوار حقه‌بازی که در خانه زندگی می‌کند را بدو توصیه می‌کند، و ریژولت را به‌عنوان آشنائی دلپذیر بدو معرفی می‌کند. او سربسر سرگرد می‌گذارد چونکه سرگرد اهل چانه است و باو پول بسیار کمی می‌دهد ـ مادام پی‌یه‌له که از سرگرد مُکَدر شده او را «سرگرد دو پشیزی» می‌خواند "Commandant de deux

www.iran-socialists.com

diards" «این به‌تو می‌آموزد تا برای امور خانه‌داری است فقط دوازده فرانک در ماه بپردازی» ـ "Ca t'apprendra a ne donner que douze francs par moi pour ton ménage."

ـ چون سرگرد از مراقبت هیمه‌ی خود عاجز است و غیره. خود مادام پی‌په‌له علت رفتار «مستقلانه»اش را بدست می‌دهد: سرگرد ماهانه فقط دوازده فرانک بدو می‌پردازد.

بگفته‌ی جناب سلیگا، مادام پی‌په‌له، بعضاً اعلان جنگ کوچکی به‌رازوری می‌دهد.

بگفته‌ی اوژن سو، آناستازیا پی‌په‌له، یک دربان عادی پاریس است. او می‌خواهد دربان، که هانری مونیه آنچنان استادانه وصف نموده را گنده کند. اما جناب سلیگا خود را مجبور می‌بیند یکی از خصال مادام پی‌په‌له ـ [یعنی] «بدگوئی» را به‌وجودی جداگانه تبدیل کند و آنگاه او را نماینده‌ی این وجود سازد. جناب سلیگا ادامه می‌دهد:

«شوهر، [یعنی] آلفرد پی‌په‌له‌ی دربان، به‌زوجه‌اش کمک می‌کند، اما باموفقیت کمتری».

جناب سلیگا برای تسلای آلفرد پی‌په‌له‌ی دربان بخاطر بدشانسی‌اش، او را نیز به‌استعاره‌ای تبدیل می‌کند و جنبه‌ی «ابژ کتیف» راز را به‌مثابه‌ی «راز سُخریه» می‌نمایاند.

«رازی که او را مغلوب می‌سازد، همانا سُخریه و مزاحی است که او را به‌بازی می‌گیرد».

در واقع، دیالکتیک الهی در ترحم و دلسوزی بی‌حد و حصرش از طریق مجبور ساختن انسان به‌اینکه در روند حیات رازوری مطلق،

www.iran-socialists.com

علتی پُر قابل ستایش، شاد و تعیین‌کننده‌ای را نشان می‌دهد، انسان «ناشاد، سالدیده و بچگانه» را **بمفهومی متافیزیکی** به «**انسانی نیرومند**» تبدیل می‌کند.

«**تعیین‌کننده‌ترین شکست رازوری**»، «انسانی زبرک‌تر و مشهور نمی‌گذارد به‌وسیله‌ی **شوخی** اغفال شود».

۶ـ کبوتر قمری (ریژولت)

«کماکان گام دیگری وجود دارد. همانطور که در مورد پی‌یه‌له و گابریون دیدیم، راز از طریق **تکامل منسجم خاصّ** خود مجبور می‌گردد خویشتن را به‌لودگی صرف تنزل دهد. **اکنون** چیز ضروری این است که شخص می‌بایست بپذیرد که دیگر این کمدی احمقانه را بازی نکند. **کبوتر قمری** بالاقیدانه‌ترین وجهی این گام را درجهان بر می‌دارد».

هرکس در دو دقیقه می‌تواند از ته و توی این لودگی شهودی سردر آورد یا بیاموزد که آنرا در خود پیاده کند.

مساله. می‌بایست معین کنید، تعبیر شهودی چگونه نشان می‌دهد انسان فرمانروای حیوانات است.

راه حل شهودی. نیم دوجین حیوان را در نظر می‌گیریم، مانند شیر، کوسه، مار، گاو نر، اسب و سگ پاچه‌گیر، و از این شش حیوان مقوله‌ی «حیوان» را منتزع می‌سازیم، فرض می‌کنیم «حیوان» موجودی است مستقل. شیر، کوسه و مار و غیره را به‌مثابه‌ی استتارها و تناسخ‌های «حیوان» تلقی می‌کنیم. درست همانطور که از تخیّل خود «حیوان» را از تجریدمان، به‌موجودی واقعی تبدیل می‌کنیم،

www.iran-socialists.com

اکنون حیوانات را به‌موجودات تجریدی و تخیل‌مان تحویل می‌نمائیم.

خواهید دید حیوان که در هیئت شیر، انسان را تکه و پاره می‌کند، در هیئت کوسه که او را فرو می‌بلعد، در هیئت مار که او را با نیش زهرآلود خود می‌گزد، در هیئت گاو نر که او را شاخ می‌زند و در هیئت اسب که به‌او جفتک می‌اندازد، و فقط هنگامی‌که خود را به‌عنوان سگ می‌نمایاند به‌او پارس می‌کند، پیکار علیه انسان را به‌شباهتی از پیکار تبدیل می‌کند. «حیوان» از طریق تکامل منسجم خاص خود، همانطور که در مورد سگ شاهد بودیم، مجبور می‌شود خود را به‌لوده‌ی صرفی تنزل دهد. هنگامی‌که کودک با انسان کودکانه‌ای از سگی می‌گریزد، نخستین امر برای شخص، عدم توافق به‌ادامه این بازی کمدی احمقانه است. شخص ایکس این گام را با لاقیدانه‌ترین وجهی در جهان با استفاده از چوب‌دستی خیزرانش بربدن سگ برمی‌دارد. خواهید دید چگونه «انسان» از طریق عمل شخص ایکس و سگ، فرمانروای «حیوان» و بالنتیجه حیوانات شده، و در حیوان به‌مثابه‌ی سگ، شیر را به‌مثابه‌ی حیوان مغلوب ساخته است.

به‌همین نحو، کبوتر قمری جناب سلیگا، اسرار وضع موجود جهان را از طریق میانجیگری پی‌په‌له و گابریون مغلوب می‌سازد. حتی بیش از این، خود مُخدره، تجلی مقوله‌ی «راز» است.

«خود مشارالیها هنوز از ارزش اخلاقی عالی خویش آگاه نیست، بنابراین کماکان برای خود رازی محسوب می‌شود».

رازمندی ریژولت غیرشهودی در کتاب اوژن‌سو، توسط مورف

www.iran-socialists.com

برملا می‌شود. او **زن کارگر لوند** (grisette) بسیار زیبائی است. اوژن سو در وجود او شخصیت بدیع زن کارگر لوند پاریس را توصیف می‌کند. اوژن سو فقط به‌واسطه‌ی وقف خود به‌بورژوآزی و گرایش خاص خویش به‌مبالغه پرطمطراقانه، اخلاقاً مجبور بود grisette را ایده‌آلیزه نماید. او مجبور بود ویژه‌گی اساسی موقعیت grisette را در زندگانی و شخصیت او ماست‌مالی کند، دقیق‌تر بگوئیم، بی‌اعتنائی‌اش نسبت به‌شکل ازدواج و تعلق خاطر ساده‌لوحانه‌اش را به‌**دانشجو** یا **کارگر**. همانا در این تعلق خاطر است که تمایزی واقعاً انسانی را نسبت به‌زن ریاکار، لئیم و راحت‌طلب بورژوآ و به‌کل محفل بورژوآزی، یعنی، محفل رسمی به‌وجود می‌آورد.

۷ـ نظام جهانی اسرار پاریس

«جهان اسرار اکنون نظام کلی جهانی است که درآن عمل خاص **اسرار پاریس** مقرر می‌شود».

قبل از «ولی» جناب سلیگا «**تجدید حیات فلسفی رویداد حماسی**» را بدست می‌دهد، او می‌بایست در تصویری کلی طرح‌هائی که قبلاً بطور جداگانه، با عجله تهیه دیده بود را جمع آورد.

هنگامی‌که جناب سلیگا می‌گوید که وی مایل است «تجدید حیات فلسفی رویداد حماسی» را بدست دهد، آن را می‌بایست اعتراف و مکاشفه‌ی واقعی رازمندی نقادانه‌ی وی به‌حساب آورد. وی تا به‌حال «بطور فلسفی» سیستم جهانی را از «نو تجدید حیات» نموده است.

www.iran-socialists.com

جناب سلیگا به‌اعتراف خود ادامه می‌دهد:

«از بازنمایی ما معلوم می‌شود که اسرار خاصی که سروکارمان با آنهاست، ارزششان را در خود را دارند، هریک علیحده از دیگری، و به‌هیچ وجه طُرفه‌ی بدیعی برای غیبت محسوب نمی‌شوند، بلکه ارزش آنها عبارت است از تدوین آنها همچون توالی مرتبط انداموار که تمامیّت آن همانا «راز» است.»

جناب سلیگا با این روحیه صادقانه‌ی خود حتی دورتر می‌رود. او می‌پذیرد که توالی شهود، همانا توالی واقعی اسرار پاریس است.

«مسلم است که، اسرار در حماسه‌مان در ارتباط با این توالی خودشناسانه» (برای قیمت تمام شده؟) «ظاهر نمی‌شود». «اما ما نه با ارگانیسم منطقی، بدیهی و آزادانه‌ی نقد، بل با هستی روئیدنی رازورانه‌ای سر و کار داریم».

ما جمع‌بندی جناب سلیگا را نادیده گرفته و بلافاصله به‌نکته‌ای که «تحول» را موجب می‌شود می‌رویم. در پی‌په‌له ما شاهد خودسُخرگی راز هستیم.

«در خودسُخرگی، راز درباره‌ی خود قضاوت می‌کند. باین وسیله خود را در اهمی نهائی‌اش از میان می‌برد و برای بررسی مستقلانه، هرشخصیت فعالی را به‌مبارزه می‌طلبد».

چنین مقدر می‌شود که ردولف، شاهزاده‌ی گرولدشتاین، و «مرد نقد» این وارسی و «افشای اسرار» را انجام دهد.

اگر ردولف و اعمالش را فقط بعداً مورد بحث قرار دهیم، [یعنی] بعد از اینکه توجه‌مان از جناب سلیگا برای مدت زمانی[1] معطوف امر دیگری شد، از قبل می‌توان انتظار داشت و خواننده تا

---

۱. نگاه کنید به‌صص ۳۷۷ ـ ۲۹۴ این طبع ـ ه.ت.

www.iran-socialists.com

حدی می‌تواند درک کند، در واقع حتی بدون پیشداوری حدس زند، که به‌جای سروکار داشتن با جناب سلیگا به‌مثابه‌ی «هستی روئیدنی رازورانه» [آنگونه] که وی در روزنامه «لیترآتور ـ تسایتونگ» است، از او در ارگانیسم نقادانه، حلقه ارتباطی منطقی، بدیهی و آزادانه‌ای خواهیم ساخت.

www.iran-socialists.com

فصل ۶

نقد نقادانه‌ی مطلق
یا
نقد نقادانه به‌مثابه‌ی جناب برونو

۱ـ نخستین کارزار انتقاد مطلق

الف) «روح» و «توده»

تا به‌حال به‌نظر می‌آمد نقد نقادانه کمابیش به‌بحث نقادانه موضوعات متعدد توده‌مآب می‌پردازد. حال درمی‌یابیم که با موضوعات مطلقاً نقادانه، با خویشتن سروکار دارد. نقد تا به‌حال جلال نسبی خود را از تحقیر نقادانه، طرد و دگرگونی موضوع‌ها و افراد طراز ـ خلقی معینی مأخوذ می‌نمود.

اکنون جلال کامل خود را از تحقیر نقادانه، طرد و دگرگونی توده بطور اعم مأخوذ می‌کند. انتقاد نسبی بامحدودیت‌های نسبی مواجه بود. انتقاد مطلب با محدودیت کامل، محدودیت توده، توده به‌مثابه‌ی محدودیت مواجه است. انتقاد نسبی در تقابل‌اش با